

خوی و منش در مقام تربیت از دیدگاه سعدی

اصغر نهچیری*

چکیده

مقوله جبر و اختیار در کلام و فلسفه اسلامی - ایرانی به طور عام و جلوه‌های جبر در ادب فارسی به طور خاص پیشینه‌ای دیرین دارد و مبحثی مفصل است.

این بحث در ادبیات کهن ما به خصوص در ادب عرفانی و تعلیمی جایگاهی ویژه دارد که بعد از مولوی در آثار سعدی خاصه در گلستان و بوستان به طور گسترده‌ای، به خصوص در باب تربیت مطرح شده و اندیشه سعدی را سخت به خود مشغول کرده است، به طوری که خلق و خوی آدمیان را که زیربنای تربیت است جبری (ذاتی) و غیرقابل تغییر می‌داند. به تعبیر دیگر خوی و منش را اصل و تربیت را فرع می‌شمارد. امروزه انسان‌شناسان و علمای علوم تربیتی برخلاف اعتقاد سعدی، شخصیت یا منش افراد را ساخته و تحت‌الشعاع تربیت می‌دانند و تربیت را برگرفته از عوامل محیطی و اکتسابی نه جبری و جزمی. از سوی دیگر عوامل وراثت یا ژنتیک را در شکل‌گیری شخصیت به طور محدود دخیل می‌دانند، اما کارساز و نقش‌آفرین نمی‌دانند؛ حال آنکه سعدی «ژن» را اصل یا کوه‌ر می‌داند و همه چیز را برخاسته از آن. متأسفانه این اندیشه غیرعلمی در فرهنگ عمومی ما ایرانیان بدون توجه به موازین عقلی و منطقی نهادینه شده و عموماً خوی و منش را اصل، ذاتی یا جبری می‌دانند.

در این مقاله به تبیین شخصیت و تربیت پرداخته و سعی شده تا جایگاه واقعی و اصل و فرع هر یک مشخص شود. نخست می‌پردازیم به تعریف خوی و منش، آنگاه مواردی که سعدی به این مقوله پرداخته، ذکر می‌شود. سپس فرضیه‌های تعلیم و تربیت امروز در خصوص شخصیت بررسی می‌شود و در پایان، موضوع جمع‌بندی و نتیجه‌گیری خواهد شد.

مقدمه

نگارنده سالهاست با مطالعه و در این اواخر با تدریس گلستان و بوستان سعدی به خصوص باب تربیت، تردید و ابهاماتی در چگونگی خوی و منش (شخصیت) از یکسو و مقوله تربیت و اینکه کدام اصل است و کدام فرع از دیگر سو با تکیه بر نگاه سعدی در گلستان برایم مطرح بوده تا جایی که بر آن شدم در این زمینه غور و بررسی کنم.

ابهام اساسی این بوده که سعدی علی‌رغم تدوین بابهای بالنسبه مفصل هفتم، هم در گلستان و هم در بوستان به ترتیب تحت عنوانهای «تأثیر تربیت» و «عالم تربیت» پرداخته و این حاکی از توجه خاص او به این مبحث بوده، چرا «خوی و منش» را اصل و تربیت را فرع می‌داند و تا آنجا پیش می‌رود که تأثیر تربیت را اندک می‌داند آن هم در کودکی!

حال آنکه فرضیه‌ها و نظریه‌های تعلیم و تربیت و روان‌شناسی جدید درست نقطه مقابل نظرات سعدی و در واقع در تضاد و تقابل با آن است با این توضیح که مبانی تعلیم و تربیت عصر ما، تعلیم و تربیت را که حاصل شرایط محیطی - اجتماعی و اقتصادی است، اصول نهادینه می‌داند و حتی شخصیت و منش افراد را بر آمده از تعلیم و تربیت می‌انگارد و خصوصیات خلقی - وراثتی را فرع و جزئی و تأثیر آن در شخصیت را ناچیز می‌داند.

متأسفانه در فرهنگ عمومی ایرانیان نیز نظریه سعدی و اقران او غلبه دارد. بررسی این دو مبحث و تضاد و تقابل آن با یکدیگر و علت این تضاد از منظر سعدی موضوع بحث این مقاله است.



تعریف خوی و منش (شخصیت)

معانی لغوی: (۱) خصلت، طبیعت، عادت، خُلق، وضع، روش، رسم، طرز، سرشت، مزاج، اصل، فطرت (ناظم الاطبا)؛ سیرت، اخذ، سجت، سلیقه، دأب، خیم، دیدن، دین، هجیر، شنشینه، جَنَم، قَلَق (یادداشت مؤلف)؛ غریزه (مهذب الاسماء)؛ خُو، شرم، خجالت، شرمندگی، حیا (ناظم الاطبا).

خردمند گوید که بنیادِ خوی

ز شرم است و دانش نگهبان اوی

«ابوشکور بلخی»

ولیکن نبیند کس آهوی خویش

تو را روشن آید، همی خوی خویش

«فردوسی»

گر رسم و خوی دیو گرفتند لاجرم

همواره پیش دیو بد اندیش چاکرند

«ناصرخسرو»

بستاند آن دیار و ببخشد به بنده‌ای

بخشیدن است عادت و خوی خدایگان

«فرخی سیستانی»

(عادت) و گفتی بر چنین چیزها خوی باید کرد (بیهقی)،

نکرده بودم خوی بمانند این واقعه در این دولت بزرگ

(بیهقی)، باید که وی را به خوی خویش بر آری (بیهقی)،

خوی مردم در سفر ظاهر گردد (تاریخ گزیده)،

چشم از تو برنگیرم گر می‌کشد رقیبم

مشتاق گل بسازد با خوی باغبانان

«سعدی»

دلبرست مهر سخت جفا

صاحب «دوست روی» دشمن خوی

«سعدی»

ترکیبات با شواهد: آدمی خوی، آزادخوی، آزاده خوی،

اژدهاخوی، بدخوی، بدخویی، بدیع‌خوی، بیگانه‌خوی،

پاکیزه‌خوی، پسندیده‌خوی، تندخوی، تنگ‌خوی، خام‌خوی،

خردمندخوی، خوشخوی، درشتخوی، لطیف‌خوی، ملک‌خوی،

ناراست‌خوی، نیک‌خوی، درنده‌خو، زشتخوی، شیرین‌خوی،

فرخنده‌خوی، فرشته‌خوی.

«تمام به نقل از لغتنامه دهخدا»

و ابیات زیر همه از سعدی به نقل از لغت‌نامه دهخدا:

آدمی صورت اگر دفع کند شهوت نفس

آدمی‌خوی شود و نه همان جانور است

بد اندیشان ملامت می‌کنندم

که تا چند احتمال یار بدخوی

لطیف جوهر و جانی، غریب قامت و شکلی

نظیف جامه و جسمی، بدیع صورت و خوی

شنید این سخن مرد پاکیزه‌خوی

بدو گفت از این نوع دیگر مگوی

برهمن ز شادی بر افروخت روی

پسندید و گفت ای پسندیده‌خوی

به گردن فُتند سرکش تندخوی

بلندیت باید بلندی مجوی

یکی خوب کردار و خوشخوی بود

که بد سیرتان را نکوگوی بود

سخن به لطف و کرم با درشتخوی مگوی

که زنگ خورده نگردد مگر به سوهان پاک

اگر این درنده‌خوی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

ببُرد از پریچهره زشتخوی

زن دیو سیمای خوش طبع، گوی

نگارین‌روی شیرین‌خوی عنبرموی سیمین‌تن

چه خوش بودی در آغوشم اگر یارای آنستی

چو فرخنده‌خوی این حکایت شنید

ز گوینده ابروی درهم کشید

نرشته‌خوی شود آدمی ز کم خوردن

وگر خورد چو بهایم بیوفتند چو جماد

سرهنگ لطیف خوی دلداری بهتر ز فقیه مردم آزار
 دمی در صحبت یار ملک خوی ملک بیکر
 گر امید بقا بودی بهشت جاودانش را
 سوم کج ترازوی نراست خوی
 ز فعل بدش هر چه خواهی بگویی
 بخندید صاحب دل نیک خوی
 که سهل است از این صعب تر گو بگویی

امروزه انسان شناسان و علمای علوم تربیتی درست
 بر خلاف اعتقاد سعدی، شخصیت یا منش افراد را
 ساخته و تحت الشعاع تربیت می دانند و تربیت را
 برگرفته از عوامل محیطی و اکتسابی نه جبری و جزمی.

سعدی چه می گوید؟

وی ذات یا گوهر و به اصطلاح «ژن» آدمی را اصل می داند و
 تربیت را فرع، یعنی به اعتقاد سعدی تربیت وقتی در
 شخصیت تأثیر دارد که اصل؛ قابل و پاک باشد؛

چون بود اصل گوهری قابل

تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل نکو نداند کرد

آهنی را که بد گهر باشد

سگ به دریای هفتگانه مشوی

که چو تر شد پلیدتر باشد

خر عیسی گرش به مکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد

«گلستان، باب هفتم، در تأثیر تربیت»

بنابراین سعدی بدگهر یا بداصل را تربیت ناپذیر می داند

و او را همچون سگ نجس می داند. «بدخویی» را نیز ذاتی

می داند و غیرقابل تغییر و این خصیصه را دشمنی می داند

که فرد «بدخو» در چنگال این دشمن اسیر است و راه نجاتی

برای او قابل تصور نیست:

«بدخوی در دست دشمنی گرفتار است که هر کجا رود

از چنگ عقوبت او خلاص نیابد.»

اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی

ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

«گلستان، باب هشتم»

سعدی «خودپسندی» یا کبر را نیز ذاتی و غیرقابل تغییر

می داند:

«هر که نصیحت «خودرأی» می کند، او خود به

نصیحت گری محتاج است.» «گلستان، باب هشتم»

می بینیم که شیخ اجل، بدخویی و خودپسندی را مربوط

به ذات یا گوهر بد می داند و این دو خصیصه را نیز تابعی از
 «اصل بد» به حساب می آورد.

در باب اول گلستان «در سیرت پادشاهان» ضمن حکایت
 چهارم چنین می گوید: «طایفه ای از دزدان عرب به دزدی و
 غارت مشغول بودند تا اینکه به تدبیر دانایان مُلک در دام
 می افتند. جوانی خام و بی تجربه در بین دزدان بوده که به
 وساطت وزیر - که جوان است و قابل تربیت - و به رغم اعتقاد
 مُلک؛ از مجازات می رهد. اما مُلک می گوید:

پرتو نیکان بگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

و نیز در ادامه می گوید:

اگر آب زندگی بارد

هرگز از شاخ بید بر نخوری

با فرومایه روزگار مَبر

کز نی بوریا شکر نخوری

اما وزیر برخلاف اعتقاد پادشاه آن جوان را به تأدیب و
 تربیت می گمارد و اظهار امیدواری می کند که: «به عشرت
 صالحان تربیت پذیرد و خوی خردمندان گیرد که هنوز طفل
 است و سیرت بَی^۱ و عناد دزدان در نهاد او جا نیفتاده و
 تربیت پذیر است.»

با بدان یار گشت همسر لوط

خانندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

وزیر پس از چندی که به تأدیب و تربیت آن جوان همت

گماشت به نزد سلطان از شمایل^۲ جوان سخن گفت که

تربیت عاقلان در او اثر کرده و جهل قدیم از جیلت^۳ او به در

رفته است. مُلک خندید و گفت:

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گر چه با آدمی بزرگ شود

دو سالی بر این منوال گذشت، طایفه اوپاش و ارادل

محلّه به جوان پیوستند و عهد بستند که در فرصت مناسب

وزیر و دو پسرش را بکش. جوان چنین کرد و ثروتی

بی حساب به دست آورد و به جای پدر نشست و عَلم طغیان

برافراشت. مُلک افسوس خورد و گفت:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی

ناکس به تربیت نشود ای حکیم، کس

باران که در لطافت طبعش خِلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره بوم خَس

۲- محاسن و نیکی ها

۱- سرکشی

۳- سرشت



زمین شور سنبل بر نیارد
 در او تخم و عمل ضایع مگردان
 نکویی با بدان چنان است
 که بد کردن به جای نیکمردان
 - سعدی در باب دوم گلستان نیز «در اخلاق درویشان»
 ضمن حکایت چهل و سوم در خصوص ذاتی بودن «خوی بد»
 چنین گوید:
 پیرومردی لطیف در بغداد
 دخترک را به کفشدوزی داد
 مردک سنگدل چنان بگزید
 لب دختر که خون از او بچکید
 بامدادان پدر چنان دیدش
 پیش داماد رفت و پرسیدش
 کای فرومایه این چه دندان است؟
 چند خایی لبش؟ نه انبان است
 به مزاحمت نگفتم این گفتار
 هزل بگذار و جد از او بردار
 خوی بد در طبیعتی که نشست
 نهد جز به وقت مرگ از دست
 «گلستان باب دوم»

می گوید: «تربیت یکسان است و لیکن طبایع مختلف» و این حکایت را نقل می کند: «پادشاهی پسر را به ادیبی داد و گفت: این فرزند توست، تربیتش همچنان کن که یکی از فرزندان خویش، گفت فرمانبردارم.

سالی چند بر او سعی کرد و به جایی نرسید و پسران ادیب در فضل و بلاغت منتهی^۲ شدند. ملک، دانشمند را مؤاخذت^۳ کرد و معاتبت^۴ فرمود که وعده خلاف کردی و وفا به جای نیاوردی. گفت: بر رأی خداوند روی زمین پوشیده نماند که تربیت یکسان است و لیکن طبایع مختلف».

گرچه سیم و زر ز سنگ آید همی
 در همه سنگ نباشد زر و سیم
 بر همه عالم همی تا بد سهیل
 جایی انبان می کند جایی ادیم

«گلستان، باب هفتم، حکایت ششم»
 - سعدی ضمن حکایت نهم از باب هفتم گلستان «در تأثیر تربیت» سرشت و نهاد پلید را پلید می داند و تغییرناپذیر: «در تصانیف حکما آورده اند که کژدم را ولادت معهود نیست، چنانکه دیگر حیوانات؛ بل احشای مادر را بخورند، پس شکمش را بدرند و راه صحرا گیرند و آن پوستها که در

اما ببینیم سعدی در تأثیر تربیت در خوی و منش چه می گوید؟
 باب هفتم گلستان در تأثیر تربیت است بدین گونه: نخست اینکه سعدی تربیت را در کودکی مؤثر می داند نه در بزرگی: هر که در خریدیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش، راست «گلستان، باب هفتم، حکایت سوم»
 - دو دیگر اینکه در تعلیم و تربیت، تنبیه را لازم می داند، حال آنکه تعلیم و تربیت امروز تنبیه را مردود می شمارد:
 استاد معلم چو بود بی آزار
 خرسک^۱ بازند کودکان در بازار

پادشاهی پسر به مکتب داد
 لوح سیمینش بر کنار نهاد
 بر سر لوح او نبشته به زر
 جور استاد به که مهر پدر
 «گلستان، باب هفتم، حکایت چهارم»
 شگفتا که سعدی در خصوص تأثیر تربیت در ذات یا گوهر دچار تناقض است، در جایی تربیت را در ذات پاک مؤثر می داند چنانکه مذکور افتاد - هر چند تعریف دقیقی از ذات پاک نمی دهد - و در جای دیگر بی تأثیر می داند و فقط

۱- نوعی بازی کودکان است. ۲- کامل، مقابل: مبتدی
 ۳- بازخواست ۴- سرزنش

ریخته و از میان گریخته و پدر را به علت او سلسله در پای
است و بندِ گران بر دست. گفتم: این بلا را او به حاجت از
خدای خواسته است.»

زنان باردار ای مرد هشیار

اگر وقت ولادت مار زایند

از آن بهتر به نزدیک خردمند

که فرزندان ناهموار زایند

«گلستان، باب هفتم، حکایت دهم»

- سعدی «جهل و نادانی» را نیز در ردیف «خوی بد» ذاتی و
غیرقابل اصلاح می‌داند و برای نادان، خاموشی را بهترین
پیرایه می‌داند:

نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بداشستی
نادان نبودی.

چون نداری کمال و فضل آن به

که زبان در دهان نگاهداری

آدمی را زبان فزیه کند

جوّز بی مغز را سبکساری

خری را ابلهی تعلیم می‌داد

بر او بر، صرف کرده سمی دایم

حکیمی گفتش ای نادان چه کوشی

در این سودا بترس از لوم لایم^۱

نیاموزد بهایم از تو گفتار

تو خاموشی بیاموز از بهایم

«گلستان، باب هشتم، در آداب صحبت»

- سعدی در باب هشتم «در آداب صحبت» همچنان در
خصوص تربیت‌ناپذیری سفله یا نامستعد سخن می‌گوید و
او را همچون غبار می‌داند و تربیت او را کاری ضایع
می‌شمارد: «جوهر اگر در خلّاب افتد همچنان نفیس است و
غبار اگر به فلک رسد خسیس است. استعداد بی‌تربیت دریغ
است و تربیت نامستعد، ضایع. خاکستر نسبی عالی دارد که
آتش جوهری علوی است و لیکن چون به نفس خود هنری
ندارد با خاک برابر است و قیمت شکر نه از نی است که آن
خود خاصیت وی است.

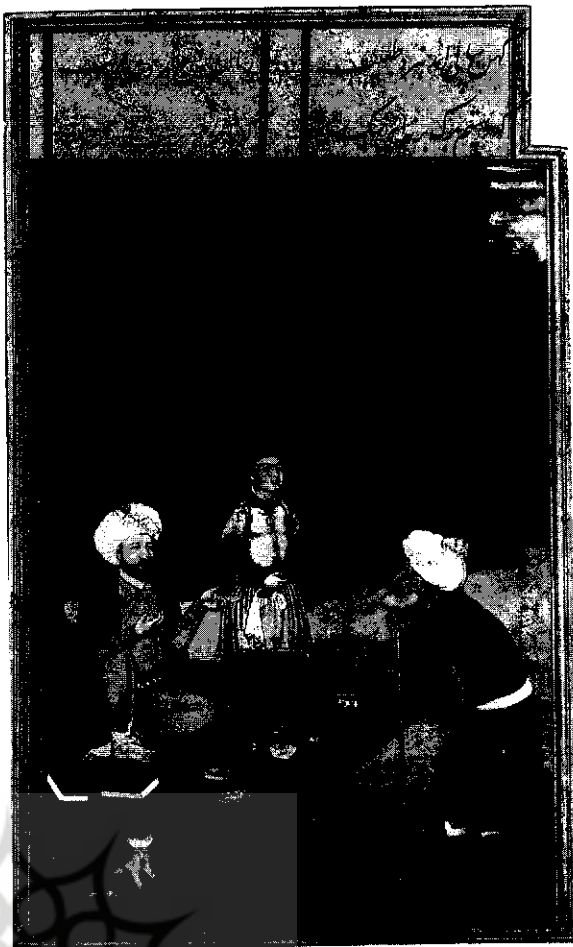
چو کنعان را طبیعت بی‌هنر بود

پسیمبرزادگی قدرش نیفزود

هنر بنمای اگر داری نه گوهر

گل از خارست و ابراهیم از آزر

«گلستان، باب هشتم، در آداب صحبت»



خانه کژدم بینند اثر آن است. باری این نکته پیش بزرگی
همی گفتم. گفت: دل من بر صدقِ این سخن گواهی می‌دهد و
جز چنین نتواند بودن، در حالت خردی با مادر و پدر چنین
معاملت کرده‌اند، لاجرم در بزرگی چنین مقبل‌اند و محبوب!
(به تعریض).

پسری را پسر وصیت کرد

کای جوانمرد یاد گیر این پند

هر که با اهل خود وفا نکند

نشود «دوست روی»^۱ و دولت‌مند

مثل: کژدم را گفتند: چرا به زمستان بیرون نمی‌آیی؟ گفت: به
تابستان چه حرمت دارم که به زمستان نیز بیرون آیم.»

«گلستان، باب هفتم، حکایت نهم»

- سعدی ناهمواری در خلقت یا خلقت غیرعادی را نیز از
شمول بدسرشتی و موجب نکبت می‌داند، چنانکه در حکایت
دهم از باب هفتم گلستان چنین گوید: «فقیره درویشی حمله
بود، مدت حمل به سر آورد؛ درویش را همه عمر فرزند
نیامده بود، گفت: اگر خداوند تعالی مرا پسر بخشد، جز این
خرقه که پوشیده دارم هر چه در ملک من است ایثار
درویشان کنم. اتفاقاً پسر آورد و سفره درویشان به موجب
شرط بنهاد. پس از چند سالی که از سفر شام باز آمدم به
محلّت آن دوست برگزیدم و از چگونگی حالش خبر
پرسیدم. گفتند: به زندان شهنه درست. سبب پرسیدم؛ کسی
گفت: پسرش خمر خورده است و عربده کرده و خون کسی

۱- محبوب، مقابل: دشمن روی

۲- ملامت میلامتگر

آنچه سعدی شیرین سخن، خوی و منش یا شخصیت می‌داند، با تعاریف و اصولی که علوم تجربی و تعلیم و تربیت جهان امروز، به خصوص روان‌شناسی و روانپزشکی، برای منش یا شخصیت قایل‌اند و به‌طور عمده کیفیت منش و شخصیت را محیطی و اکتسابی می‌دانند؛ در تباین و تضاد آشکار است. و به‌طور کلی نظریه سعدی در مقایسه با فرضیه‌ها و تعاریف علمی - تجربی مردود و غیر علمی است.

خوی و منش در بوستان

سعدی در بوستان یا سعدی‌نامه نیز که به قول زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی «جهان آرزومندی سعدی است و پسندها و اندیشه‌های سعدی را در اخلاق و مسائل اجتماعی و کشورداری در بوستان می‌توان یافت»؛ (۷: ص ۳۰) جای‌جای و بسیار گذرا به «خوی و منش» به‌خصوص خوی زنان اشاره دارد که فهرست‌وار ذکر می‌شود:

زین خوش منش دل نشان‌تر که خوب

که آمیزگاری^۱ بپوشد عیوب
بببرد از پریچهره زشت‌خوی

زین دیوسیمای خوش‌طبع، گوی

«بوستان، باب هفتم در تربیت»

زین خوب خوشخوی آراسته

چه ماند به نادان نوحاسته؟

در او دم چو غنچه دمی از وفا

که از خنده افتد چو گل در قفا

«باب هفتم بوستان، در تربیت»

کیرا زشتخویی بود در سرشت

نبیند ز طاووس جز پای زشت

«بوستان، باب هفتم، در تربیت»

خوی و منش (شخصیت) از منظر تعلیم و تربیت امروز

منش (خوی): منش یا خوی (Character) را در معانی مختلف به کار می‌برند. گاهی منش به جنبه اخلاقی شخصیت اطلاق می‌شود. در بعضی موارد منش را به منزله عمل یا «فونکسیون» پاره‌ای از خصوصیات شخصیت فرض می‌کنند.

مجموعه عوامل زیستی که همراه با عوامل روانی، شخصیت را می‌سازند؛ شکل‌شناسی فرد و حالت فیزیولوژیک و جنبه‌های پویا و فعال اخلاق او را تشکیل می‌دهند، ولی از بین عوامل زیستی، عواملی را که ارثی و یا اکتسابی هستند، باید تشخیص داد. اما هنگامی که سخن از خلق و خو به میان می‌آید، مقصود عوامل ارثی است. در قدیم

مزاج و اخلاق را در چهار طبقه جا می‌دادند: مایلخولیایی، بلغمی، دُموی و صفراوی که هر کدام تابع یک «مزاج» بودند: (سودا، بلغم، خون، صفرا).

در حال حاضر بیشتر از آنکه به اخلاق که آن را نوعی روش موجودیت قلمداد می‌کنند، توجه شود به «زمینه‌سازی و پرورش عواطف» (کرچمر) می‌پردازند و آن را مستقیماً نشأت گرفته از یک تنظیم‌کننده اعصاب به نام «تالاموس» که در پایه مغز قرار گرفته؛ می‌دانند (۳).

بعضی منش را عبارت از طرح ثابت محرکها و تمایلاتی که چگونگی و نوع رفتار اخلاقی فرد را تعیین می‌کند و آن را قابل پیش‌بینی می‌سازد، تعریف کرده‌اند (۴).

پاره‌ای از روان‌شناسان، منش را در معنی عام‌تری به‌کار برده‌اند؛ به نظر این دسته منش عبارت از خصوصیاتی است که فرد را مشخص می‌سازد. دسته‌ای نیز منش را عبارت از پایه و اساس رفتار فرد می‌دانند. به نظر آنها پایه و اساس رفتار فرد در طول زمان نسبتاً ثابت و یکنواخت است و معرّف و مشخص‌کننده فرد می‌باشد. به‌طور کلی منش پایه و اساس رفتار اخلاقی فرد را تشکیل می‌دهد. روان‌شناسان رشد منش یا خوی را مربوط به کودکی، اوایل بچگی، اواخر بچگی، بلوغ و سالمندی می‌دانند (۴).

شخصیت

۱- مفهوم لغوی: (مص جعلی). سنجیه مختص هر شخص، خاصه هر فرد، مجموعه عوامل باطنی یک شخص، مجموع نفسانیات (احساسات، عواطف و افکار) یک فرد (۵).

۲- تعریف علمی: از ریشه لاتینی "Persona" (ماسکی بوده در تئاتر که هنرپیشه در تمام مدت اجرای نمایشنامه آن را از چهره بر نمی‌داشته است).

عنصر پایدار رفتار و کردار فرد، حالت عادی وجود شخص و آنچه او را از دیگران متمایز می‌سازد. هر فرد هر چند شبیه سایر افراد گروه فرهنگی خویش است، اما در این

نخستین جلوه‌های آگاهانه شخصیت را حدود سه سالگی، در لحظاتی که کودک با ادای کلمات «من» و «مال من» خود را از دیگران متمایز می‌سازد و با ابراز مخالفت در برابر بزرگترها خود را توجیه می‌کند و نشان می‌دهد. می‌بینیم از آن پس کودک شخصیت خود را با همسان‌سازی در قالب افراد بالغ محیطش (پدر، مربی یا قهرمان) شکل می‌دهد. به این ترتیب عامل زیستی و شرایط روانی، نقش مهمی در پرورش شخصیت ایفا می‌کنند (۳). بنابراین شخصیت فرد از سه تا پنج سالگی شکل می‌گیرد، اما آن را قابل اصلاح، تغییر و تحول می‌دانند و عوامل ذاتی یا به اصطلاح «ژنتیکی» را به‌طور بسیار محدود در خوی و شخصیت فرد مؤثر می‌دانند و شاخصه‌های اصلی و مؤثر در شکل‌گیری منش یا شخصیت فرد را عوامل محیطی و تربیتی می‌دانند.

حال آنکه سعدی بنا به شواهد مذکور در گلستان و بوستان، خوی و منش یا شخصیت را ذاتی (ژنتیکی) و غیرقابل تغییر می‌داند و تربیت را نیز فقط در دوره کودکی آن هم در طبایع مستعد - که لابد منظور از طبع مستعد؛ نطفه یا ژن پاک براساس اعتقادات دینی، اخلاقی است - مؤثر می‌داند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که میان آنچه سعدی شیرین سخن، خوی و منش یا شخصیت می‌داند (ذاتی) با تعاریف و اصولی که علوم تجربی و تعلیم و تربیت جهان امروز، به‌خصوص روان‌شناسی و روانپزشکی، برای منش یا شخصیت قایل‌اند و به‌طور عمده کیفیت منش و شخصیت را محیطی و اکتسابی می‌دانند؛ در تباین و تضاد آشکار است و به‌طور کلی نظریه سعدی در مقایسه با فرضیه‌ها و تعاریف علمی - تجربی مردود و غیرعلمی است. شگفتا که بسیاری از مشاهیر علم و ادب و اخلاق ایران زمین در طی قرون گذشته همچون رودکی، فردوسی بزرگ، امام محمد غزالی، خواجه نصیر طوسی و مولوی؛ در خصوص خوی و منش با افسح‌المتکلمین همراه و هم‌صدایند! و خوی بد یا خوب را ذاتی افراد می‌دانند نه حاصل شرایط محیطی - تربیتی و اکتسابی؛ چنانکه شواهد متعددی در آثار این بزرگان موجود است که به لحاظ پیشگیری از اطاله مقال از ذکر آنها خودداری کرده و علاقه‌مندان را به آثار آن بزرگان ارجاع می‌دهد.

نگارنده بر این باور است که اعتقاد سعدی و دیگر اقران او در زمینه خوی و منش براساس باورهای دینی - اخلاقی و فرهنگی رایج در بین عموم مردم زمان بوده همچنانکه هنوز هم هست و عموم ایرانیان براساس همان باورها و به پیروی از عادات، آداب و سنن بر این باورند که خوی و منش (شخصیت)



حال با سرشت و خصلت منحصر به فرد و تجارب زنده خود از ایشان متمایز می‌شود. خصوصیات او که جزء اصالت وجودی وی می‌باشد، تار و پود شخصیت او را تشکیل می‌دهد. به نظر محققان، شخصیت یا با ساختار جسمانی - ارثی (کرچمر، شلدون) مشخص می‌گردد و یا تحت تأثیر عوامل اجتماعی قرار می‌گیرد. فی‌المثل کوتری (Guthrie) شخصیت را «سیستم عاداتی بهره‌مند از اهمیت اجتماعی که در مقابل دگرگونی و تغییر مقاوم است، می‌شمارد.»

در باب شخصیت، نظرها و دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. ولی شخصیت را نه می‌توان صرفاً امر زیستی و یا منحصرأ اجتماعی دانست، بلکه آن مجموعه ساختاری است مرکب از عناصر و استعداد‌های ذاتی (ارثی - سرشتی) و اکتسابی (محیط، تعلیم و تربیت و واکنشهایی که بر اثر این عوامل ایجاد می‌شود که مبین سازگاری اصلی شخص با محیطش است. این سازمان باطنی به تدریج نضج می‌یابد و مدام تحت تأثیر رشد زیستی (سن و سال، بلوغ، یائسگی...) و تجارب فردی (شرایط اجتماعی - فرهنگی) قرار می‌گیرد.

اعتقاد سعدی و دیگر اقران او در زمینه خوی و منش براساس باورهای
 دینی- اخلاقی و فرهنگی رایج در بین عموم مردم زمان بوده
 همچنان که هنوز هم هست و عموم ایرانیان بر اساس همان باورها
 و به پیروی از عادات، آداب و سنن بر این باورند که خوی و منش (شخصیت)
 چه خوب و چه بد، ذاتی است نه اکتسابی و محیطی.

فرقه اشعریه برخلاف فرقه معتزله مثل فردوسی و ناصر خسرو که عقلی مذهب بوده‌اند؛ به جبر مطلق - که متأسفانه به لحاظ غلبه تاریخی، ایده رایج اکثر ایرانیان است - اعتقاد داشته‌اند که این خود ریشه در مبانی دینی و باورهای باستانی داشته است. در جای جای متون دینی - ساسانی و حتی در بخش‌هایی از شاهنامه فردوسی نیز این جبر دیده می‌شود که شاید برخاسته از درماندگیهای آدمی در برابر معضلات و مجهولات فلسفی و به‌طور کلی مباحث متافیزیک بوده است. بنابراین سعدی نیز به پیروی از این نگاه، سعادت و شقاوت سعید و شقی را از پیش مقدر می‌داند و با توجه به محدودیت‌های علوم تجربی و انسانی در آن روزگار به تعلیم و تربیت چندان ارج نمی‌نهد؛ طبیعی است که نگاه مذهبی سعدی (جبر) با پیشرفت‌های به دست آمده در علوم تجربی و علوم انسانی به‌خصوص تعلیم و تربیت جدید در تضاد و تباين است.

منابع

- ۱- دشتی، علی. قلمرو سعدی، تهران، کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۳۹.
- ۲- دهخدا (علامه)، علی‌اکبر. لغتنامه، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۳- رزم‌آزما، هوشیار. فرهنگ روان‌شناسی (سه زبانه)، (ترجمه و تدوین)، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۴- شریعتمداری، علی. (مؤلف) روان‌شناسی تربیتی، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۲.
- ۵- معین، محمد. فرهنگ فارسی معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۶- یوسفی، غلامحسین. (تصحیح و توضیح)، بوستان (سعدی‌نامه)، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
- ۷- یوسفی، غلامحسین. (تصحیح و توضیح)، گلستان سعدی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.

چه خوب و چه بد، ذاتی است نه اکتسابی و محیطی؛ حتی بسیاری از فرهیختگان و دانش‌آموختگان سرزمین ما نیز چنین می‌اندیشند.

گمان می‌رود اعتقادات مذهبی سعدی به‌خصوص در این مقوله بی‌تأثیر نبوده است، زیرا او سنی اشعری است و معتقد به جبر مطلق؛ همان جبری که سعید و شقی را در بطن مادر، سعید و شقی می‌داند و از زبان فصیح سعدی بدین شکل ظاهر می‌شود که قلم تقدیر از روز ازل به کار افتاده و خوب و بد را رقم زده است؛ بنابراین تغییر آن ممکن نیست و لذا نیکی و بدی و خوی نیک و بد ذاتی و فطری است؛

مقدر است که از هر کسی چه فعل آید

درخت مُقل^۱ نه خرما دهد نه شفتالود

به سعی ماشطه^۲ اصلاح زشت نتوان کرد

چنانکه شاهده^۳ از روی خوب نتوان سود

سیاه زنگی هرگز شود به آب سفید؟

سپید رومی هرگز شود سیاه به دود؟

(۱: ص ۳۷۲)

در خاتمه گفتنی است که این باور ریشه‌ای کهن دارد و برخاسته از فرهنگ باستانی ایران و ایرانیان است، چنانکه در شاهنامه فردوسی، گرشاسب‌نامه اسدی و دیگر منابع حکمی و حماسی قبل از اسلام همچون «خدایان‌مک‌ها» و خردنامه‌ها از اصل و نژاد بسیار سخن رفته و بر ارزش و اعتبار «اصیل» یا به تعبیر فردوسی «نژاده» بسیار تأکید شده به نحوی که شاهان و فرمانروایان نژاده را برخوردار از فره ایزدی و بداصل و بدگهر را رانده درگاه پروردگار می‌دانست.

نتیجه‌گیری

با عنایت به مباحث مذکور و شواهد منقول از گلستان و بوستان می‌توان نتیجه گرفت که نحوه نگرش سعدی به مقوله خوی و منش (شخصیت) و اصل پنداشتن آن و تلقی او از تربیت و فرع دانستن آن نشأت گرفته از باورهای مذهبی او بوده است. می‌دانیم که سعدی، مولوی و حتی حافظ بزرگ سنی اشعری بوده‌اند.